

قلعه فلک الافلاک

میانه شهر خرم‌آباد، بر فراز تپه‌ای آهکی، بزرگ و سنگی مشرف به رودخانه‌ای که از شرق و جنوب تپه می‌گذرد، قلعه فلک‌الافلاک قرار دارد. ساختمانی با مصالح سنگ، آجر، خشت و ملات گچ و آهک با دیوارهای محکم و بلند و برج دیده‌بانی با پایه‌هایی که بر روی تیغه‌های سنگی و بنای قله‌سنگی استحکام دارد. بنای نخستین‌اش به پیش از اسلام بازمی‌گردد. گویا در سده سوم میلادی، شاید حدود سال ۲۵۹ میلادی/ ۳۶۳ قبل از هجرت به دستور شاپور اول ساسانی (۲۴۱ - ۲۷۲ م) ساخته/ بازسازی شده است.

سیاحتگرها و تاریخ‌نگارها نام قلعه فلک‌الافلاک را به صورت‌های گوناگون ضبط کرده‌اند: دژ شاپورخواست/ سابرخواست، قلعه شاپورخواست، قلعه خرم‌آباد، قلعه دوازده‌برجی و قلعه فلک‌الافلاک. گروهی کم‌اطلاع نیز در آثار خود دژبز، قلعه سفید/ سپید، دژ سیاه و سلاسل آورده‌اند که درست نیست. از نام‌های اولیه این بنا در متون کهن فارسی خبری نیست و دژ شاپورخواست قدیم‌ترین نامی است که در برج‌های مانده‌های ایرانی از قلعه یادشده دیده‌ایم. این قلعه بعدها که شهر جدید خرم‌آباد در شمال شاپورخواست رونق گرفت به نام قلعه خرم‌آباد

مشهور شد و از دوره قاجار - و بنابر روایتی از روزگار افشاریه - به دنبال تغییرهایی که انجام دادند قلعه فلک‌الافلاک نام گرفت.

روایت نام‌گزینی قجری به عهد فتحعلی شاه قاجار و زمانه حکمرانی محمدعلی میرزا دولت‌شاه در لرستان بازمی‌گردد.

پس از ورود نظامی‌ها در سال ۱۳۰۲ خورشیدی، نام قلعه سپه/دژ سپه بر این قلعه گذاردند که پذیرش عامه نیافت. عده‌ای از خرم‌آبادی‌های کهنسال به این بنا «قلا» و «فلک افلا» می‌گویند اما گروهی از بدنه جامعه آن حدود را به سبب حصار پیشین «دوازده‌برجی» می‌نامند. در هر عصری با هدف بازسازی تغییرهایی در ساختمان قلعه و دامنه‌اش داده‌اند. بیرونی اولیه قلعه و برج‌های بلندش با وجود استحکام دژ و بارویش بر اثر گذر زمان و حادثه‌های گوناگون از میان رفته‌اند و حصار و برج‌های پیرامونش ویران شده‌اند. اما به سبب جایگاه بی‌مانند، ویژگی‌های ساختمان، کنگره‌ها و دریچه‌ها، چاه و چشمه پُرآب در دامنه‌اش، همواره از اهمیت خاص برخوردار بوده است. این قلعه دیرزمانی اردوگاه اسیرهای رومی، روزگاری خزانه جواهر و ثروت بدر بن حسنویه، زمانی دژ امن، مستحکم و تا حدودی تسخیرناپذیر نظامی، چندین سده کاخ اتابکان لر کوچک، سال‌ها مقر والی‌ها و حکام لرستان و دهه پایانی سده سیزدهم خورشیدی متروکه بود.^۱ در حاکمیت پهلوی نیز به ترتیب انبار ابزارهای جنگ، بازداشتگاه تبعیدی‌ها و زندانی‌های سیاسی^۲، مرکز ضبط و پخش رادیو لشکر لرستان و بایگانی ارتش شد. قلعه فلک‌الافلاک دهم مهرماه ۱۳۴۸ با شماره ۸۸۳ در فهرست آثار ملی به ثبت رسید و از سال ۱۳۴۹، پس یک دوره بازسازی طولانی، به‌عنوان محل برگزاری نمایشگاه، بعدها

موزه و به‌طورکلی در ۵۰ سال اخیر با افت و خیز به مجموعه‌ای فرهنگی، هنری و گردشگری تبدیل شد.

قلعه فلک‌الافلاک - امروز - با وسعت ۵۳۰۰ مترمربع بنا با ۸ برج و ۲ صحن (صحن اول ۳۱×۲۲/۵ و صحن دوم ۲۹×۲۱ متر)، شماری اتاق و تالار دارد که در هر بازسازی دستخوش تغییر شده‌اند. شهرت قلعه فلک‌الافلاک در هر دوره تفاوت دارد. نام قلعه در نیمه نخست سده چهاردهم خورشیدی اول بار پس از ۲۸ امرداد ۱۳۳۲ به سبب آن‌که حبس‌گاه شماری از مشاهیر شد، بیش از هر زمانه‌ای بر سر زبان‌ها افتاد.

زندان دژ سپه

براندازی دولت دکتر محمد مصدق و برگماری تیمسار سرلشکر/ سپهبد فضل‌الله زاهدی به نخست‌وزیری سبب شد در تهران و شماری از شهرهای کشور حکومت نظامی برقرار شود. مأمورهای فرمانداری نظامی، رکن دوم ارتش و شهربانی از بامداد ۲۹ امرداد ۱۳۳۲ بر اساس آنچه اجرای «ماده پنج فرمانداری نظامی» می‌نامیدند، عده‌ای از همکارهای دکتر مصدق، اعضای جبهه ملی و حزب توده، افسرها و درجه‌دارهای نظامی، نماینده‌های مستعفی مجلس، روزنامه‌نگارها و... را بازداشت کردند. چند روز بعد «کمیسیون امنیت اجتماعی تهران» تشکیل جلسه داد و رهسپاری جمعی از دستگیرشده‌ها را به دژ سپه/ قلعه فلک‌الافلاک تصویب کرد. افزون بر اعزام فردی، در مجموع شهریورماه ۱۳۳۲ چهار گروه از توقیف‌شده‌ها را از تهران به قلعه فلک‌الافلاک خرم‌آباد انتقال دادند.

محمود ژندی، مدیر روزنامه بسوی آینده، در گفت‌وگوی تلفنی به نگارنده گفت: «من را در ۵ شهریور ۱۳۳۲ به اتفاق حدود پنجاه نفر دیگر به فلک‌الافلاک بردند. زندانیان نظامی و غیرنظامی را از هم تفکیک کردند. حیاط اول به افسران بازداشتی اختصاص داشت و حیاط دوم به غیرنظامی‌ها».

بعضی نیز حدفاصل اعزام‌های جمعی، منفرد به فلک‌الافلاک فرستاده شدند. علی ضرابی، با اشاره به شب‌نامه‌نگاری و بازداشت خود نوشته است «مرا همراه سه نفر مأمور به قلعه فلک‌الافلاک فرستادند. مدت کوتاهی در آن بازداشتگاه بودم. زندان کوچک بود و زندانیان مهم زیاد بودند و جایی برای زندانیانی مشابه من نبود. پس از دوازده روز، بیشتر به سبب سرما خوردگی شدیدی که در بین راه عارض شد و سخت بیمار بودم، مرا با گرفتن تعهد کتبی و دریافت اجازه از تهران، آزاد کردند... در زندان فلک‌الافلاک، گذشته بر بخش‌های عمومی، ۱۶ اتاق به نام تک‌نمره وجود داشت که در آن یک تا سه نفر زندانی را جای می‌دادند و یکی از زندانیان مأمور پذیرایی از زندانیان دیگر می‌شد. به یاد دارم که روزهایی که من در آن جا بودم، مرحوم [محمدعلی] توفیق هم زندانی بود و در ضمن مأمور پذیرایی نیز بود. و صبح‌ها، چایی و صبحانه زندانیان را به همراه یک نفر سرباز تقسیم می‌کرد. او همراه صبحانه برای هر زندانی، به فراخور شخصیتش، با بهره‌گیری از طبع ظریف خود به طنز روی تکه کاغذی یک بیت شعر می‌نوشت و چاشنی صبحانه می‌کرد...»^۳

فریدون آذرنور، آل‌بویه، جهانگیر افکاری، خسرو انوری، محمد باباکوهی (بالاکوهی)، جبار باغچه‌بان، محمدعلی بایار، مهدی بویه، مهرداد بهار، رحیم بهزاد، ارسلان پوریا، خسرو پوریا، تاجبخش، تراب ترکی، محمدعلی توفیق، اکبر حاجی‌لو (اکبر دانشجو)، یحیی خدابنده، داوود درویش، مسعود درویش، داوود رسولی‌زاده، محمود ژندی، سید احمد سادات عقیلی، عماد سالک، عباس شباویز، شربانی، جابر (جبار) صحت، جعفر صدیق، علی ضرابی، سید احمد طاهری، احمد

عاشورپور، حسن فائزی، فرزانه، فکری، مرتضی قاسمی، مهدی برادران قاسمی، محمدرضا قدوه، حبیب‌الله کاکاوند، مسعود کریم^۴ (داماد باغچه‌بان)، ناصر کلاتری، غلامحسین گل‌سرخ، حسین مرزوان (مرزبان)، رمضان مشرفیان، خلیل ملکی، احمد ناظرزاده کرمانی، ایرج نبوی، نصیری، صارم‌الدین صادق‌وزیری، محمود هرمز، محمد هنریار و فیروز یمینی در زمره زندانی‌های نامور قلمداد می‌شدند و نامنامه‌سایرین در پی خواهد آمد.

بازداشت‌شده‌ها «افراد مختلف‌المسلک» بودند و تفاوت‌های فکری آن‌ها به کینه دیرینه بدل شده بود تا جایی که نمی‌توانستند در کنار یکدیگر روزگار را در توقیف‌گاه بگذرانند:

«شماره: ۳۸۴ وزارت فرهنگ

همسر خلیل ملکی نامه‌ای به فرمانداری نظامی تهران نوشته است که شوهر وی شخصاً خود را به فرمانداری نظامی معرفی نموده و در تاریخ ۲۶/۶/۳۲ با چند نفر توده‌ای به خرم‌آباد اعزام کرده‌اند و متذکر شده است چون در نتیجه مبارزات سرسخت وی با حزب توده بزرگ‌ترین دشمن وی حزب توده است تقاضا دارد در حفظ جان وی مراقبت فرمایند تا در اجرای دستور حزب توده یعنی از بین بردن خلیل ملکی توفیق حاصل ننمایند.

رونوشت جهت اطلاع دادستان تهران، رکن ۲ و ستاد ارتش ارسال داشته است. از طرف ستاد ارتش به فرماندهی لشکر خرم‌آباد اطلاع داده شده از اعزام خلیل ملکی به جزیره خارک خودداری [کنند] و در دژ سپه نگاهداری شود. لشکر خرم‌آباد تلگرافی اطلاع داده است امریه مذکور به موقع اجرا گذارده خواهد شد.

نماینده رکن ۲ ستاد ارتش

نماینده وزارت فرهنگ [امضا]»^۵.

همان‌گونه که در سند یادشده خواندید گویا خلیل ملکی روزگار فلک‌الافلاک‌نشینی را «با تلخی و سختی و بحث و مشاجره» گذرانده و بارها خواستار «تغییر محل زندان» خود شده است. در مجله روشن‌فکر، زیر عنوان «نامه خلیل ملکی» آورده‌اند: «شایع است که آقای خلیل ملکی، لیدر حزب نیروی سوم، که اکنون در قلعه فلک‌الافلاک تبعید است، چند شکایت از لرستان به اولیای امور انتظامی نموده و نامه‌هایی هم به تهران نوشته و متذکر شده که در قلعه فلک‌الافلاک کلیه افراد مختلف‌المسلک را در یک جا جمع نموده‌اند و از این بابت موجبات ناراحتی شدید کلیه تبعیدشدگان فراهم شده است. مشاراًلیه ضمن این‌که تقاضا نموده محل زندان او را تغییر بدهند، نوشته است: «اگر مرا اعدام کنید بهتر از این است که زندانم را با عناصر چپ که سابقاً با آن‌ها مبارزه می‌کرده‌ام در یک جا قرار دهند زیرا شب و روز را با تلخی و سختی و بحث و مشاجره با آن‌ها می‌گذرانم و مورد اذیت و آزار قرار می‌گیرم». به قرار اطلاع در قلعه فلک‌الافلاک دائماً بین طرفداران آقای دکتر مصدق و افراد نیروی سوم و اعضای منتسب به جمعیت پان‌ایرانیست با عناصر چپی گفت‌وگو و اختلاف‌نظر است و کار این اختلافات و مباحثات چندین بار به شکایت کشیده شده است»^۶.

همچنین خلیل ملکی در اسفندماه ۱۳۴۱ در نامه‌ای به دکتر محمد مصدق نوشته است: «... سال‌ها بعد از آن‌که از زندان [فلک‌الافلاک] آزاد شدم، بعد از کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی، [مهرداد بهار] پسر مرحوم ملک‌الشعراى بهار - که از افراد برجسته حزب توده در

فلک الافلاک بود - از آن حزب برگشت و هفته‌ای یک بار پیش من می‌آمد. او برای من حکایت کرد که رفقای حزبی اش نقشه قتل مرا در فلک الافلاک کشیده بودند. به این ترتیب گویا قرار بود خسرو قشقایی قیام کند و خرم‌آباد را فتح کند و مقارن همین احوال، افسران توده‌ای که در قسمتی از فلک الافلاک زندانی بودند قیام کنند و کنترل زندان را به دست گیرند و برای من نیز پیش‌بینی شده بود که قبل از رسیدن قشقایی‌ها به داخل دژ یک هیئت سه نفری مرا محاکمه و فی المجلس اعدام کنند...»^۷.

از میان صدها برگ سند آن روزگار، دو نمونه دیگر نیز در پی نقل می‌شود:

۱. سرتیپ ضرغام، فرمانده لشکر ۵ لرستان، در سربرگ وزارت دفاع ملی که به نشان دولتی / تاج و خورشید و شیر شمشیر به دست منقش است، چهارم مهرماه ۱۳۳۲ با نامه شماره ۵۹۷۷/ج «محرمانه مستقیم» برای «تیمسار ریاست ستاد ارتش» درخواست احمد ناظرزاده کرمانی را از این قرار ارسال می‌دارد:

«سلام. آقای ناظرزاده کرمانی که جزء زندانیان سیاسی [به] وسیله فرمانداری نظامی مستقیماً به خرم‌آباد اعزام [شده] و از روز ۳۲/۶/۲۸ در دژ سپه [قلعه فلک الافلاک] زندانی می‌باشد. مشارالیه دادخواستی در تاریخ ۳۲/۷/۱ به لشکر تسلیم نموده‌اند که رونوشت آن جهت اطلاع و هرگونه اقدام مقتضی به پیوست تقدیم می‌گردد».

۲. «ریاست محترم فرمانداری نظامی آقای سرلشکر دادستان محترماً به عرض عالی می‌رساند چون فرزند منحصر به فرد این جانب محمدعلی توفیق در خرم‌آباد قلعه فلک الافلاک است تقاضا

می‌کنم اجازه فرمایید ورقه‌ای در اختیار بنده بگذارند که بتوانم با او ملاقات کرده و از او وکالت بگیرم که بتوانم خانه محقرمان را به فروش برسانم تا از بچه‌های بی‌سرپرست و بدون وسیله او نگهداری کنم. در ضمن برای پسر علیل و مریضم لباس و وسایل زمستانی ببرم. ربابه توفیق».

مطبوعات آن دوره شمار زندانیان فلک‌الافلاک را تا پانصد تن ذکر کرده‌اند و چند تن اما کمتر یا فزون‌تر از این عدد پنداشته‌اند. عمده این محبوس‌ها از شهریور ۱۳۳۲ تا خرداد ۱۳۳۳ روزگار را در فلک‌الافلاک یا به سخن آن روز «دژ سپه» گذرانده‌اند. روزنه اطلاع‌یابی همگانی را از اوضاع محبس دژ سپه می‌توان از آثار و گفتارهای ازبندسته‌ها دریافت. گروهی از آزادشده‌ها پس از خلاصی خبرهایی از اوضاع «زندان فلک‌الافلاک» انتشار دادند. مثلاً در نشریه اتحاد ملی، زیر عنوان «من از قلعه فلک‌الافلاک می‌آیم» می‌خوانیم: «... این روزها نام خرم‌آباد و... قلعه فلک‌الافلاک... زیاد معروفیت پیدا کرده، زیرا تابه‌حال سه گروه از دستگیرشدگان وقایع اخیر را به این نقطه تبعید و در همین قلعه بازداشت کرده‌اند... در حال حاضر از وضع سه گروه تبعیدی به فلک‌الافلاک اطلاع صحیح در دست نیست زیرا به‌شدت از ملاقات جلوگیری می‌شود و علاوه بر پاسداران قلعه دورتادور این قلعه نیز به وسیله سربازان محافظ محاصره [است] و آنچه مسلم می‌باشد فرار از آن‌جا از محالات است...»^۸.

نشر خبرهایی از این دست، همراه با پیگیری زندانی‌ها و بستگانشان سبب واکنش نظامی‌ها برای تعیین تکلیف محبوس‌ها شد. روز یکشنبه هشتم آذرماه ۱۳۳۲ یک پاکت مهر و موم‌شده و «محرمانه مستقیم» با

سربرگ وزارت دفاع ملی به شماره ۱۵۰۶۳ به امضای سرلشکر نادر باتمانقلیچ، رئیس ستاد ارتش، برای سرهنگ ستاد علی اصغر مدنی، که «لیسانسیه حقوق» بود، فرستاده شد. مفاد این نامه حکایت داشت که فردای همان روز، دوشنبه ۹ آذر ۱۳۳۲، به منظور اتخاذ تصمیم قطعی درباره پرونده بازداشت‌شدگان غیرنظامی دژ سپه/قلعه فلک‌الافلاک و جزیره خارک کمیسیونی به ریاست سرلشکر مزینی و کارمندی ۵ افسر (سرتیپ کیهان‌خدایو از دادستانی ارتش، سرهنگ قطبی معاون فرمانداری نظامی، سرهنگ پیاده حقیقی از رکن دوم ستاد ارتش، سرهنگ ستاد علی اصغر مدنی از ستاد ناحیه ۱ مرکز، و سرهنگ دوم ستاد نیکومنش از رکن دوم ستاد ارتش) تشکیل می‌شود.^۹

بنابر یادداشت‌های علی اصغر مدنی «به مجرد ورود [او] و همکارانش به فلک‌الافلاک ۵۰ نفر از غیرنظامی‌های سیاسی که از اواخر امرداد تا اواسط آذرماه ۱۳۳۲ در آنجا بودند، به جزیره خارک فرستاده می‌شوند. بنابراین، مأموریت گروه پنج نفره از فرستادگان ستاد ارتش، اصولاً ارتباطی با وضعیت افراد غیرنظامی سیاسی و پرونده آنان نداشت و اینان منحصرأ به وضعیت زندانیان غیرنظامی عادی و جمعی از درجه‌داران و افسران بازداشتی رسیدگی می‌کردند.»^{۱۰}

این دادگاه به گونه فوق‌العاده به وسیله ارتش در قلعه فلک‌الافلاک برپا شد. البته این سرآغاز محاکمه زندانی‌های فلک‌الافلاک نبود. گویا پیش از رسیدگی هیئت ستاد ارتش به پرونده‌های بعضی از نظامی‌ها رسیدگی شده بود و استوار سوم علی اکبر علیخانی، استوار یکم سید محمود مایلی، گروهبان سوم مهدی معماری، گروهبان دوم عباس تفکری، گروهبان ابراهیم اراکی آزاد، سرگرد تراب ترکی از بندر رسته

بودند اما در خرم‌آباد «میهمان لشکر» شدند تا پس از «دستور مرکز» رهایی یابند.^{۱۱}

احمد مدنی نوشته که پدرش (علی اصغر مدنی) «به وضعیت ۷۵ فرد غیرنظامی، ۴۳ نظامی از رده‌های سرباز و گروهبان و استوار، و همچنین به وضعیت ۱۴۱ افسر ارتش از ستوان دوم تا سرهنگ تمام رسیدگی کرده است».^{۱۲}

«۷۵ زندانی غیرنظامی در فلک‌الافلاک عموماً از طبقات فرودست جامعه بودند. اکثر آنان از کارگران راه‌آهن، کوره‌پزخانه، دخانیات، قند و شکر، سیلو، یا کارگران ساده و غیرماهر بودند که غالباً در تهران و بعد گاجره، فیروزکوه، کرج، شهریار، یا ساوجبلاغ دستگیر شده بودند. از نظر سنی، در بین بازداشت‌شدگان از نوجوان ۱۵ ساله تا پیرمرد ۷۰ساله وجود داشته و در میان آنان چند دانش‌آموز دبیرستانی، یک معلم، و یک مدیر مدرسه نیز دیده می‌شد»^{۱۳}:

حسن آقاجانی، سعدالله غفاری، باباشجاعی، هدایت نادری، سید احمد طاهری، مصطفی ملایاری، محمدتقی پورسعید، عبدالرضا مفتی، علی عظیمی، سلیمان داوودی، عبدالله کریمی، محمدعلی مریخی، مسعود مشرفی، حسین پرورده، محمد میرزازاده، علی سیفی، قاسم محمدی، غلامحسین بیرجندی، محمود کامران، حسن کریمانی، محمد بالا کوهی، هاشم یزدانی، حسن نصیری، محمد لشکری، عباس افشار، احمد رحمان‌نیا، زعفر شیخعلی‌زاده، نورعلی خاموشی، اسفندیار حمی‌زاده، نوروزعلی حاجی‌زاده، بلال حاجی‌علی، ارشد رشیدی، مجتبی عباسی، بلال برکتی، عزیز نیکپور، هادی هم‌رنگی، بابا قاسمی، حبیب خوشن‌بان، موسی صفی‌زاده، اسفندیار فتح‌الله‌زاده، مراد

پرنجه‌ای، حسن کفشکار، عبدالله ایده‌آلی، حسن حسن‌زاده، برات ورودی، آیکاس کشیشیان، قربانعلی خجسته، محمد عباسی، حسین اکبری، نریمان فرمانی، حسن مظلوم، تقی پرزدی، یعقوب شیرازی، عیسی حاجی‌پور، غلامحسین فدایی، اسماعیل برادری، محمد لشنی، علی شفایی، نصرالله کمیش، سیف‌الله پورمحمدی، ابوالفضل محمدی، ابوطالب الوندی، حسن عابدینی، صفر حضرتقلی‌زاده، رزاق خازنی، هلال پورعابدینی، میرخلیل نقیب‌زاده، مطلب غفارزاده، اسدالله چارچه، حسین یارمحمدی، محمد علی‌زاده، حبیب‌الله حصاری، تیمور ابراهیم‌پور، خاجیک گیورگیس، حسین بهی.^{۱۴}

سرهنگ دوم بازنشسته علی اکبر چلیپا، سروان عبدالله بیگدلی، سرهنگ دوم ستاد جوانشیر، سرگرد پیاده مصطفی احسانی، سروان توپخانه عبدالرسول کمالی، سروان توپخانه ابوالحسن صمیمی داریوش، سرهنگ باقر دژبخش، سرگرد پیاده بهاء‌الدین قائمی، سروان رضا سهیل، سرگرد بازنشسته فریدون آذرنور، ستوان یکم کامل سفیدگر زنجانی، سروان منوچهر ارم، سرگرد محمد قاسمی، سرگرد پیاده رستمی، سروان خلیل معظمی گودرزی، دانشجوی دانشکده پزشکی شیراز عباس عقیفی، ستوان یکم مهندس سعدالدین رشدیه، ستوان دوم محمدرضا منزوی، سرگرد رحیم بهزاد، سروان آقاخان پوردولت، ستوان یکم یوسف جودی، ستوان دوم هوایی منصور ماکویی، ستوان دوم پرویز حکمت‌جو، ستوان دوم علی اصغر عطایی، ستوان دوم منوچهر علیزاده، ستوان دوم محمد هاشمی، سروان رمضان شرفیان دهکردی، سروان اسمعیل آفاق‌پور، ستوان یکم دکتر علی اکبر اسلام‌دوست، دانشجوی احتیاط ساسان خلیلی، دانشجوی احتیاط ستاد فرامرزی،

دانشجوی احتیاط غلامحسین سطوتیان، سروان اسمعیل صدری، ستوان دوم محمدعلی نوری، ستوان یکم دکتر میرزا افتخاری، دانشجو ایرج نوبخت، ستوان دوم مهندس امیرهوشنگ ایازی، ستوان دوم پیاده جعفر طیبی، ستوان دوم سوار پرویز مؤتمنی آذر، ستوان دوم زرهی جهانگیر اعتصامی، ستوان دوم پیاده رسول رسولیان.^{۱۵}

مهدی برادران قاسمی (زاده ۷ مرداد ۱۳۰۷ ش تهران) در گفت‌وگو با غلامرضا افخمی در مجموعه تاریخ شفاهی ایران می‌گوید: «... بالاخره رسیدیم به خرم‌آباد. در خرم‌آباد همه پیاده شدند و گروه‌گروه بعد رفتیم به قلعه فلک‌الافلاک وارد شدیم. در آن دسته ما خلیل ملکی بود. اتفاقاً ژندی مدیر بسوی آینده بود که بدبخت بی‌نواده سال به زندان کشیده شد که یک قلم در بسوی آینده نرده بود. فقط یک آدم بیچاره، یک موجودی بود که آن‌جا گذاشته بودندش به‌عنوان مدیر. نه می‌توانست توی این روزنامه چیز بنویسد نه هیچ. به‌هرحال به‌عنوان مسئول گرفته بودندش، ناظرزاده کرمانی از دارو و دسته جبهه ملی، خلیل ملکی، مهندس قاسمی استاد شیمی دانشکده فنی، دکتر عقیلی استاد فیزیک از دانشکده فنی این‌ها همه با ما بودند. رفتیم بالاخره به فلک‌الافلاک و حال آن‌جا چه روزگاری بود دیگر این‌ها مسئله‌ای است. بعد از ۴۵ روز باز از میان آن عده‌ای که البته مملو از آدم بود. این فلک‌الافلاک دو تا منطقه [حیات] داشت قسمت اولش جالب این است که وقتی که ما را آوردند توی گوشه‌اش یک هشتی‌مانندی بود که هرکسی را گوش‌هایش را پاهایش را و دست‌هایش را می‌گشتند و کراواتش و این‌ها را می‌گرفتند و دست‌وپایش را نگاه می‌کردند و توی جیبش را و فلان و این‌ها که چیزی نداشته باشد. کمربندها را می‌گرفتند. بعد در را باز می‌کردند یک عده می‌رفتند تو تا نوبت این عده بشود. این در که باز می‌شد ما

می دیدیم که صدای فریاد می آید. گفتیم این جا جهنم دیگری است بعد نوبت ما که شد وارد شدیم دیدیم نه، فریادی نیست. یک عده افسرانی که در دوره [پس از سقوط] مصدق گرفته اند در قضایای مرداد این ها دست هایشان را این جوری کردند و می گویند خوش آمدید خوش آمدید. منتها ما را از آن حیاط محوطه افسران به محوطه دیگری بردند که شخصی ها بودند. این تو هم غوغایی بود. بعد از ۴۵ - ۴۶ روز باز آن کمر بندها را به ما دادند و گفتند آقا باید بروید [...] البته خلیل ملکی را وسط راه که از پیچ پیچ می خورد این یک راه پیچ تو پیچی بود از فلک الافلاک به لشکر پنج [تا] وسط راه او هم با ما بود ۵۰ نفر بودیم یک دفعه صدا زدند خلیل ملکی برگردد و او را برگرداندند و ما ۴۹ نفر بودیم [در کناره خرمشهر یا آبادان] سوار یک کشتی کردند [...] غذای فلک الافلاک واقعاً غیر قابل تحمل بود. غیر قابل تحمل بود. برای نمونه به شما بگویم یک سوراخ هایی داشت این قلعه که بیرون را شما از این سوراخ ها می توانستید ببینید. نانی که می آوردند برای شما این نان را می انداختیم دور. برای این که دندان را می شکست. [...] عدس پلویی که به ما می دادند دندان ها را می شکست. خود من این را دیگر دیدم به چشم از آن بالا که این دیگ های آش را می آوردند. دو سرباز یکی این طرف یکی آن طرف. البته [به] افسرها و سربازهای بیچاره [...] گفته بودند... [بعد این ها فحشش می دادند تف به او می انداختند، ما هم صف بسته بودیم که بیاییم بالای قلعه تکه تکه هرکسی که کارش تمام می شد ما می آمدیم جلو، مثل صف اتوبوس. این سربازها را هم خوب گشته بودند و آدم هایی پیدا کرده بودند که بشود به آن ها تلقین کرد و ساختشان. من خودم به چشم خودم دیدم وقتی که این آش را، چون قلعه بالا است و روی تپه است، این را که سنگین هم هست باید بیاورند

بالا، من به چشم دیدم که این سربازها که این آش را می‌آوردند بالا، آش را گذاشتند زمین و شروع کردند به تف کردن توی این آش. روی شاید خشم و این چیزها. بعد آش را که می‌آوردند تویش شما انواع کثافات را می‌دیدید که قابل خوردن نبود ما گفتیم یک آبگوشت برای ما بساز به این جناب سرهنگ که اقللاً یک چیزی خورده باشیم. ساخت بی‌چاره و آوردند بالا. این آشورپور [عاشورپور] هم بود مهندس کشاورزی، آوازخوان هم بود. آواز هم گیلکی می‌خواند آن بالا شروع کرد به گیلکی خواندن...»^{۱۶}

آذرماه ۱۳۳۲ مجلهٔ روشنفکر^{۱۷} گفته‌های یکی از رها شده‌های از بند را انتشار داد که تصویری از آن روزهای قلعهٔ فلک‌الافلاک به دست می‌دهد:

«... اولاً از سیصد نفر افراد تبعیدشده فعلاً بیش از یک‌صد و پنجاه نفر در آن‌جا باقی‌نمانده و قسمتی از آن‌ها آزاد شده و بقیه به جزیرهٔ خارک نقل‌مکان کرده‌اند. اولین دسته‌ای که به خارک انتقال داده شد پنجاه نفر بودند که اغلب افراد وابسته به دستجات چپ بودند. زندانیان فلک‌الافلاک معتقدند که در این فصل آب‌وهوای خارک بهتر از آب‌وهوای قلعه می‌باشد و به همین جهت عده‌ای دست‌وپا می‌کنند که از خرم‌آباد به جزیرهٔ خارک تغییر محل بدهند. تبعیدشدگان فعلاً به دستجات بیست تا چهل نفری قسمت شده و در یازده اتاق به سر می‌برند.

در پاره‌ای از اتاق‌ها زندگی روزمره صورت اشتراکی به خود گرفته و برنامه‌ها به طور دسته‌جمعی اجرا می‌شود.

مثلاً افراد ساکن اتاق سه هرروز به‌نوبت چند نفر مسئول انتخاب کرده و ادارهٔ برنامهٔ روزانه را به عهدهٔ آن‌ها واگذار می‌کنند. مسئولین

موظف‌اند موجبات نظافت و تهیه چای، [ناهار] و شام را فراهم آورند. [ناهار] و شام از صندوق اشتراکی خریداری می‌شود. بدین معنی که هرکس وارد آن اتاق می‌شود موجودی نقدی خود را در اختیار صندوق‌دار گذاشته و او بعداً احتیاجات مشا‌زالیه را برای خرید اشیائی از قبیل نان، پنیر، ماست، کاغذ، مداد و امثال آن‌ها تأمین می‌کند و حُسن این کار این است که زندانیان فقیر نیز می‌توانند از صندوق مشترک استفاده کنند. اخیراً یک دکان بقالی در قلعه‌فلاک الافلاک تأسیس شده و زندانیان احتیاجات خود را از این دکان بقالی که صورت قهوه‌خانه هم دارد مرتفع می‌نمایند. می‌گویند که [ناهار] و شام قلعه چندان خوردنی نیست زیرا نان سربازی غالباً سنگ و شن دارد و تابه‌حال دندان سه یا چهار نفر در اثر سنگ‌ریزه‌های نان شکسته است. در هر هفته علاوه بر آش و آبگوشت یک یا دو بار نیز عدس‌پلو و خرما به زندانیان داده می‌شود و بذله‌گویان نام این عدس‌پلورا "ساجمه‌پلو" گذاشته‌اند.

برنامه روزانه تبعیدشدگان بدین شرح اجرا می‌گردد:

ساعت شش و نیم صبح مسئولین اتاق‌ها فریاد می‌زنند: برپا، برپا. بلافاصله همه از خواب برمی‌خیزند و پتوهای خود را جمع می‌کنند. بین شش و نیم تا هفت و نیم شست‌وشوی دست و صورت انجام می‌گیرد و عده‌ای نیز نماز می‌خوانند و آداب مذهبی را به‌جا می‌آورند. سپس ورزش دسته‌جمعی به راهنمایی یک معلم ورزش، که خودش از تبعیدشده‌هاست، در حیاط قلعه شروع می‌شود و مدت یک ربع زندانیان ورزش می‌کنند.

بعداً یک نان و یک لیوان چای بین هر یک از آن‌ها توزیع می‌شود و پس از صرف صبحانه زندانیان به دستجات مختلف تقسیم گشته و

هرکدام کاری انجام می‌دهند، مثلاً عده‌ای زبان انگلیسی یا فرانسه و یا روسی می‌آموزند، دسته‌ای بحث‌های سیاسی و اجتماعی می‌کنند. عده‌ای در بیرون از قلعه و یا در داخل حیاط قلعه عملگی نموده و روزانه ۱۵ ریال اجرت می‌گیرند. مثلاً اخیراً عده‌ای برای تسطیح جاده بین محل لشکر و قلعه مشغول کار شده و جماعتی نیز در حیاط قلعه دست‌به‌کار ساختن آشیانه‌های مسلسل و سایر نقاط شده‌اند.

اوایل شب افراد به‌طور دسته‌جمعی به تفریح می‌پردازند، مثلاً عده‌ای آوازهای آذربایجانی، گیلکی، فارسی و فرنگی می‌خوانند، جمعی که از رقص‌های محلی اطلاع دارند می‌رقصند و دیگران نیز چون آلات موسیقی در اختیار ندارند با دهان نواهای مختلف می‌زنند و تا پاسی از شب گذشته این برنامه‌ها ادامه می‌یابد. چون اخیراً آقای مهندس عاشورپور، خواننده رادیو، وارد قلعه شده بود، برنامه‌های تفریحی و آواز رونق زیادتری به خود گرفته بود و آوازهای دسته‌جمعی (کُر) با رعایت نکات و اصول فنی اجرا می‌گردید.

نکته جالب دیگر این است که مدتی بود موی سر و ریش تبعیدشدگان بلند شده بود و چون طبق مقررات زندان تیغ و سایر وسایل صورت‌تراشی نباید در اختیار زندانیان باشد لذا این امر تولید اشکال کرده بود و برای حل آن مکاتباتی از طریق دفتر قلعه با تهران شد و بالأخره از طرف ارتش چند تیغ و ماشین اصلاح خریداری شده و در اختیار دو نفر از تبعیدشدگان که شاگرد سلمانی هستند قرار گرفت و اکنون مدت دو ماه است که، علاوه بر دکان بقالی، یک دکان سلمانی هم در قلعه فلک‌الافلاک افتتاح شده و آرایشگرها در ازای دو قران حق‌الزحمه هم سر اصلاح می‌کنند و هم ریش می‌تراشند.

این دو نفر یکی شاگرد سلمانی درخشان روبه‌روی شمس‌العماره است و دیگری در خیابان سپه مغازه دارد و هر دو به اتهام شرکت در تظاهرات تبعید شده‌اند.

مسافرین تازه‌وارد قلعهٔ فلک‌الافلاک می‌گویند:

زندانیان برای تفریح و شوخی و بذله‌گویی دو سوژه دارند، یکی سرپرست انتظامات داخل قلعه می‌باشد که استواری است لاغر و بلندقامت و چشم [زاغ] و به علت آن‌که مردی خشن و نامهربان و قلدر است زندانیان نامش را "خونخوار" گذاشته‌اند و این لقب اکنون نام حقیقی وی شده، به طوری که همه، حتی افسران زندان، او را "استوار خونخوار" صدا می‌زنند.

خونخوار دشمن شمارهٔ یک تبعیدی‌هاست و در موقع لزوم از دادن فحش و ناسزا به افراد ابا ندارد. غالباً آخم‌هایش درهم است لهجهٔ او کُردی است. زندانیان تقلیدش را درآورده و لطفیه‌های خنده‌داری راجع به او ساخته‌اند.

می‌گویند یک ماه قبل خونخوار یک کشیده به گوش یک زندانی زد و هم‌اتاق‌های مضروب به پشتیبانی از وی خونخوار را هو کردند و او هم خطاب به مسلسل‌چی‌های اطراف قلعه فریاد زد: "پس چرا فشنگ‌گذاری نمی‌کنید؟"

سوژهٔ دوم، خوشمزگی‌های آقای محمدعلی توفیق است که باعث سرگرمی کلیهٔ زندانیان شده و هفته‌ای دو سه شب مشارالیه لطفیه‌های خود را در جلسات عمومی مورد بحث قرار می‌دهد.

مثلاً چون شب‌های چهارشنبه معمولاً روزنامهٔ توفیق منتشر می‌شد اکنون نیز آقای توفیق هر شب چهارشنبه مقداری از مطالب روزنامهٔ

خود را منتشر می‌کند. منتها نه به‌طور کتبی بلکه شفاهی! مشا‌ز‌الیه معتقد است که این کار هم از تعطیل روزنامه جلوگیری می‌نماید و هم ذوق روزنامه‌نویسی او در محیط دورافتاده قلعه فلک‌الافلاک از بین نخواهد رفت.

مسافر تازه‌وارد می‌گفت آقای خلیل ملکی، برخلاف پاره‌ای از شایعات، هنوز در قلعه به سر می‌برد و غالباً مشغول مطالعه کتاب و بحث با همفکران خود می‌باشد.^{۱۸}

باری، گروهی از بازداشت‌شده‌های بازمانده در بند چون خود را بلا تکلیف دیدند و «دادرس» و «فریادرس» نداشتند دست به اعتصاب زدند. انعکاس این اعتصاب به مرکز موجب شد که سرلشکر باتمانقلیچ، رئیس وقت ستاد ارتش، به خرم‌آباد سفر کند. درباره این سفر در مجله روشن‌فکر می‌خوانیم:

«رئیس ستاد ارتش از فلک‌الافلاک بازدید کرد. علت این بازدید خصوصی و محرمانه چه بود؟ ... اطلاع یافته‌ایم که آقای سرلشکر باتمانقلیچ، رئیس ستاد ارتش، صبح روز شنبه هفته جاری با هواپیما به خرم‌آباد رفته و از قلعه فلک‌الافلاک بازدید کرده است. مشا‌ز‌الیه پس از بیست و چهار ساعت توقف به تهران مراجعت کرده است. درباره علل این مسافرت ۲۴ ساعته شایعاتی وجود دارد از جمله گفته می‌شود چون زندانیان سیاسی در قلعه فلک‌الافلاک دست به اعتصاب زده بودند رئیس ستاد ارتش برای بازدید شخصاً به آنجا رفته است. هم‌چنین گفته می‌شود چون دولت در نظر دارد در قلعه و اطراف آن استحکاماتی بنا نماید لذا سرلشکر باتمانقلیچ برای دادن دستورات لازم به فلک‌الافلاک رفته است.»^{۱۹}

در زمستان ۱۳۳۲، به دنبال نخستین گروه‌های آزادشده، و اعزام شماری به خارک، برازجان و بندرعباس، جمعی دیگر از زندانیان فلک‌الافلاک جز تعدادی معدود، یکی پس از دیگری آزاد شدند. خلیل ملکی از جمله آخرین گروه آزادشده‌های فلک‌الافلاک بود که خردادماه ۱۳۳۳ رهایی یافت:

«رهبر نیروی سوم که طبق ماده پنج فرمانداری نظامی توقیف شده بود، رفع توقیف به عمل آمد».^{۲۰}

سرتیپ آزموده، دادستان وقت ارتش، نیز پس از آزادی شمار انبوه محبوس‌های دژ سپه در خردادماه ۱۳۳۳، در پاسخ به پرسش خبرنگار روزنامه کیهان «راجع به بقیه متهمین ۲۸ امرداد که هنوز زندانی هستند» گفت: «در حال حاضر هیچ‌یک از توقیف‌شدگان غیرنظامی واقعه ۲۸ امرداد زندانی نیستند. فقط چند تن از افسران ارتش هنوز در بازداشت می‌باشند».^{۲۱}